

احتمال بازنگری قانون هوای پاک

معاون محیط‌زیست انسانی سازمان حفاظت محیط‌زیست از احتمال بازنگری قانون هوای پاک خبر داد.
صدیقه ترابی توضیح داد که باتوجه به شرایط پیش آمده و تجربیاتی که در اجرای قوانین حاصل می‌شود، طبیعی است که پس از تصویب یک قانون، عملکرد آن مورد بررسی قرار گیرد: «باید دید چه میزان از مفاد قانون اجرا شده، چه دستگاه‌هایی آن را عملی کرده‌اند و اساساً امکان اجرایی شدن آن فراهم بوده است یاخیر؟ بر همین اساس طبیعی است که قانونی در دستور بازبینی قرار بگیرد، بااین حال اینکه گفته شود بازنگری قانون هوای پاک در جریان است، صحیح نیست.»

افزایش تلفات حوادث رانندگی

طبق آمارهای سازمان پزشکی قانونی، در بهار امسال چهار هزار و ۸۶۶ نفر در حوادث رانندگی جان خود را از دست دادند. این رقم در مقایسه با مدت مشابه سال قبل که آمار تلفات چهار هزار و ۶۸۳ نفر بود، ۳/۹ درصد بیشتر شده است. به گزارش ایرنا، آمارهای بهار امسال نشان می‌دهد که از کل تلفات حوادث رانندگی، سه هزار و ۸۹۱ نفر مرد و ۹۷۵ نفر زن بودند. در این مدت استان‌های تهران با ۴۲۰، فارس با ۳۸۷ و کرمان با ۳۸۲ فوتی، بیشترین و استان‌های ایلام با ۴۶، کهگیلویه و بویراحمد با ۵۲ و خراسان جنوبی با ۵۵ فوتی، کمترین آمار تلفات را داشته‌اند.

ادامه سر مقاله

البته، شاید بتوان پذیرفت که در شرایط ویژه جنگی این حق اندکی و بر حسب مورد محدود شود؛ ولی این محدودیت‌ها نه می‌توانند دائمی باشند و نه گسترده. ضمن اینکه باید معطوف به تأمین امنیت کشور باشد و نه لاپوشانی عملکرد فلان مدیر یا فرد یا دستگاه. دومین مورد، حق انتشار و بحث و گفت‌وگوی آزاد پیرامون این اطلاعات و موضوعات است. متأسفانه مالکیت گسترده دولتی و حکومتی بر رسانه‌ها می‌خواهد که حقیقت و بحث در باره آن را به انحصار خود آورد.

سومین نکته، حق اشتباه کردن برای همه افراد از جمله خبرنگاران است. اینکه نمی‌شود همه مدیران حکومت ریز و درشت پیپای اقدامات اشتباه می‌کنند و همه آنان مصون از مجازات و حتی پرسش باشند و حتی حقوق و مزایا هم برای این خطاهای خود می‌گیرند؛ ولی نوبت به رسانه و خبرنگار که می‌رسد، انتشار کمتر از حقیقتِ کامل را از او نمی‌پذیرند.

چهارمین موضوع که اتفاقاً به آقای رئیس جمهور نیز مربوط می‌شود و انتظار داریم آقای لاریجانی نیز در این باره اقدام کنند، رفع مزاحمت‌های روزانه برخی نهادهای از ما به‌ترسان در ابلاغ خرده‌فرمایش‌هایی است که واقعاً نمی‌دانیم چرا وقت نهاد خود را به‌جای امور مهم، صرف رسیدگی به مسائلی می‌کنند که هیچ ربطی به وظایف آنان ندارد و اصولاً هم به چیزهای بی‌اهمیتی می‌پردازند که باعث تاسف و تأثر می‌شود و ربط چندانی هم به امنیت ندارد.

پنجمین نکته، پذیرش انجام گفت‌وگوهای مفید از سوی مسئولین با رسانه‌های مستقل و تن دادن آنان و نهاد تحت‌امرشان به پاسخگویی است. گریز از پاسخگویی، معنای روشنی جز عدم موفقیت و شکست ندارد. اظهارات و سخنان یکسویه مصداق خودگوی و خودخندی خواهد بود. اگر آقای رئیس‌جمهور همه وزرا و مسئولین را موظف به انجام نوبه‌ای گفت‌وگوهای شفاف کند و روابط‌عمومی‌ها نیز موظف به پاسخگویی صریح، شفاف و سریع شوند؛ دیگر محلی برای انتشار اخبار دروغ باقی نمی‌ماند تا بخواهند لایحه‌ای قضایی برایش به مجلس استصوابی ببرند. این برخورد‌ها ما را به یاد آن ضرب‌المثلی می‌اندازد که ظرف و ظروف فراوان است، ولی از شام و ناهار خبری نیست.

از این نکات باز هم هست. ولی حیف است که تکمله‌ای

هم به جملات نقل‌شده از آقای رئیس‌جمهور زده

نشود. گرچه ایشان با نگاه مثبت به زندانیان خواسته

است پيامی را برای ساير بخش‌های ساختار موجود

بفرستد که در برخورد با زندانیان دقت و مراعات

کنند؛ ولی جملات ایشان از نظر زندانیان مدح و نیکو

علیه خودشان یکسان باشند و ضد ایران شوند. نگاه

آنان معکوس است. اگر این استدلال را آنان برای همه

ما که بیرون زندان هستیم به کار ببرند، معقول تر است.

گزارش مهاجرت



عکس: AFP

گفت‌وگو با ۶ زن افغانستانی ردمرز شده درباره شرایط زندگی شان در این کشور

ازدواج اجباری، بی‌خانمانی و خودسوزی

محرومیت از تحصیل، بیکاری، خشونت خانگی، تجاوز و قتل‌های منتسب به ناموس نتیجه بازگرداندن این زنان به افغانستان است

الهه محمدی

خبرنگار گروه جامعه

در آستانه چهارمین سالگرد سلطه دوباره طالبان بر افغانستان، گزارش‌های میدانی رسیده به فعالان زن افغانستانی از فاجعه پرده برمی‌دارد: زنان بازگردانده‌شده از ایران، حتی در همان نخستین ایستگاه ورود به افغانستان، قربانی ازدواج‌های اجباری با نیروهای طالبان شده‌اند. زنانی بی‌پناه، جداشده از خانواده، بدون خانه، کار یا پشتوانه‌ای، در سرزمینی که با هیچ‌گاه ندیده‌اند یا از آن گریخته بودند.

حالا بسیاری از زنانی که چهار سال پیش از ترس طالبان به ایران پناه آوردند یا در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده بودند، باید برگردند و در سرزمین آبا و اجدادی‌شان، هیچ ندارند. مثل «مریم»، «سومن»، «معصومه(ها)»، «آنجلا» و «وجیهه»: زنانی که از ایران ردمرز شده و حالا در کابل، هرات و مزارشرف‌یافتد و به «هم‌میهن» از رنج دوباره «زن زیستن» در افغانستان می‌گویند و بیشترشان حرف‌شان را با این جمله تمام می‌کنند: «کاش بشود برگردم ایران».

«هلن فرمان»، «زهراموسوی» و «مزدا مهرگان» سه فعال زن افغانستانی که برای بهبود وضعیت زنان افغانستانی ردمرز شده تلاش می‌کنند، به «هم‌میهن» می‌گویند که بسیاری از این زنان با اجبار پلیس ایران، دستگیر و همراه با تحقیر و اهانت، اخراج شده‌اند. بعضی از زنان و حتی کودکان با بی‌توجهی تمام، از خانواده‌هایشان جدا و به‌صورت تنها به افغانستان ردمرز شده‌اند. نزدیک پنج هزار کودک افغانستانی تنها، به افغانستان ردمرز شدند و این آن‌ها را در معرض بروز خشونت‌های بیشتر قرار خواهد داد. این فعالان می‌گویند محرومیت از تحصیل، بیکاری، ازدواج‌های اجباری، خشونت خانگی، تجاوز، قتل‌های منتسب به ناموس و خودسوزی نتیجه بازگرداندن این زنان به افغانستان است و از ازدواج اجباری زنان با نیروهای طالبان، از آتش زدن خود، از دخترانی که خودکشی می‌کنند یا در سکوت به مردگانی متحرک بدل می‌شوند در مناطق مختلف افغانستان خبر می‌دهند. زهرا موسوی از موارد متعددی می‌گوید که دختران، درست در لحظه عبور از مرز، به خانواده‌هایی تحویل داده شده‌اند که آنان را در ازای زنده‌ماندن، به عقد طالبان درآورده‌اند. بسیاری از بازگردانده‌شدگان از جمله زنان باردار یا دارای نیازهای درمانی، پس از ورود به افغانستان، حتی به مراقبت‌های اولیه بهداشتی دسترسی ندارند و این به گفته این فعالان، یک بحران انسانی است.

«مریم بخشی» یکی از زنان ردمرز شده است و از ۲۰ روز پیش که از ایران به افغانستان برگشته و در شهرش «هرات»، گوشه اتاقی شش‌متری حسرت روزهای گذشته را می‌خورد، به چشم خودش دیده که طالبان دست دخترها را از بازار گرفته و کشان‌کشان با خودشان می‌بردند؛ دخترهایی که از کلاس درس انگلیسی‌ای برمی‌گشتند که زیرزمینی بها کرده بودند و ماسک و برقع، زده بودند نادرستگیر نشوند اما گیر افتادند.

▼ از قلعه حسن خان تا زورآباد کابل

در گوشه‌ای از کابل، در منطقه‌ای بنام زورآباد، زنی زندگی می‌کند که هنوز هم ذهن و دل اش در کوچ‌پس کوچ‌های شهر قدس تهران جا مانده است. زنی ۳۱ ساله از ولایت کاپیسا که بیشتر سال‌های عمرش را نه در افغانستان، که در مهاجرت گذرانده است. «سومن حمیدی» در سه‌سالگی همراه خانواده‌اش به ایران رفت و دوران مدرسه‌اش را همان‌جا گذراند اما سال ۱۳۹۱، پس از فوت پدر بزرگش، ناچار به بازگشت به افغانستان شد. بازگشتی که ۱۱ سال طول کشید و سرانجام هم به بن‌بست ختم شد. او به «هم‌میهن» از حال و روز این هجرت می‌گوید: هجرتی که برایش شبیه سقوط بوده: «نه‌برادری دارم، نه‌تکیه‌گاهی. من و مادرم، هرروزن سرپرست بودیم. پدرم هم پیر و ناتوان بود. با وخیم‌شدن شرایط امنیتی و اقتصادی، چاره‌ای جز مهاجرت دوباره نمانده بود.»

این بار هم ایران مقصد بود. اما در سایه حاکمیت طالبان، بازگشت او با بیم مضاعفی همراه بود. همسر سابق‌اش عکاس ریاست‌جمهوری بوده و خودش هم در حرفه عکاسی فعالیت می‌کرده است. شرایطی که او و خانواده‌اش را از نظر امنیتی در معرض خطر قرار می‌داد. به‌همین دلیل با ویزای توریستی به ایران رفتند و در شهر قدس ساکن شدند. با پایان مهلت ویزا و توانایی نداشتن در تمدید آن، اقامت او و خانواده‌اش غیرقانونی تلقی شد. وقتی فشارها زیاد شد، برای دریافت راه‌حل به دفتر امور اتباع مراجعه کردند؛ پاسخی که شنیدند ساده و تلخ بود: «همه باید اخراج شوند.» خروج از ایران هم به آسانی ممکن نبود. نبودن سرپرست مرد، وجود یک کودک بیمار و ترس از اردوگاه‌های مهاجران باعث شد که خانواده با پرداخت هزینه‌ای سنگین برایشان - حدود ۱۲ میلیون تومان- یک راننده را برای انتقال مستقیم‌تا مرز اجاره کنند. با کمترین امکانات، چندپتو و کمی داروهای شدند. کودک پنج‌ساله‌ا هنوز بیمار بود و سرفه می‌کرد: «در تمام مسیر در آغوشم بود که آذیت نشود.»

در مرز، کمک‌های کمی مثل کمی غذا وجود داشت و دو هزار افغانستانی و ماشین‌هایی برای انتقال را بگان تا کابل. اما مقصد برای سومن کجا بود؟ در کشور آبا و اجدادی‌اش چه چیزی انتظارش را می‌کشید؟ «فقط فقر و بی‌پناهی»، او و خانواده‌اش بعد از ورود به افغانستان، به‌خانه‌خاله‌پیر سومن، در یک منطقه‌اطراف کابل رفتند: «چون نه مسکن و نه وسیله‌ای داشتیم. آن خانه هم درست وسط یک منطقه فاضلاب بود. نه جایی برای فتن داشتیم و نه وسیله‌ای، جز چند دست لباس.» پایشان را در خانه‌ای قدیمی و بدون آب گذاشتند، در محله‌ای پایین‌شهر کابل با نام زورآباد. اجاره خانه ۱۰ هزار افغانی در ماه بود، بدون هیچ منبع درآمدی. سومن می‌گوید، زندگی برای زنان یی سرپرست در افغانستان فعلی، چیزی شبیه خفگی است: «اجازه تحصیل، کار یا حتی تردد آزادانه ندارند. بدون محرم، بسیاری از مکان‌ها ورود ممنوع است. خانه نمی‌دهند، کار نمی‌دهند. من فقط می‌خواهم پسرم را در آرامش بزرگ کنم، مادری باشم که بعدها باعث افتخارش باشم. اما اینجا هیچ‌چیز در اختیار ما نیست. حتی آب آشامیدنی را باید از تانکرهایخیریم.»

برای او، بازگشت از ایران به افغانستان تجربه‌ای بود شبیه سقوط. نه به‌دلیل یک کشور خاص، که به‌دلیل شرایطی که هیچ‌چیز در آن دست خودش نبود. سومن در پاسخ به این سؤال که آیا باز هم به ایران برمی‌گردد؟ می‌گوید: «اگر ممکن باشد، حتماً. چون دست‌کم بخشی از نگرانی‌های بزرگ اینجا را ندارم. الان همه وجودم سرشار از ترس، ناامیدی و ناامنی است. ای کاش مرزها وجود نداشتند.»

▼ جهنم زنان در افغانستان

اسم خودش را گذاشته: «آنجلا»: او که حالا ۳۰ ساله و متولد «ولسوالی بهسود ولایت میدان وردگ» است، شش ماه پیش تنها به ایران پا گذاشت و پیش از اینکه طالبان دوباره خیمه حکمرانی‌شان را بر افغانستان پهن کنند، در یک «شفاخانه» کار می‌کرد. اما آن‌ها آمدند و دیگر زنان نباید کار می‌کردند، نباید درس می‌خواندند، نباید در خیابان به‌تنهایی راه می‌رفتند. یکی از طالبان معصومه را در شفاخانه شناسایی کرد و «اپورت‌اش» را داد، خانه‌نشین شد و بالاخره شش‌ماه پیش، تنها و ترس‌خورده وسایل‌اش را ریخت در یک ساک کوچک و راهی ایران شد. در تهران، منطقه قلعه‌حسن‌خان، زندگی و کار کرد تا ۱۸ روز پیش که آمدند سرآغ‌اش و «پس آدم‌به افغانستان، در کابل» «آنجلا به «هم‌میهن» می‌گوید که حالا در کابل، هم ماسک می‌زند، هم عینک که یک وقت نکند طالبان اذیت‌اش کنند: «خیلی ترس‌خورده و ناامیدم، امیدم را در همان ایران گذاشتم و آمدم.» او بیش از دو سال در تهران، در محله قلعه‌نو زندگی و کار کرد. خانه فامیل‌ها پناهش بود، اما عملاً تنها بود و خانواده‌اش در افغانستان. آنجلا می‌گوید، در روزهای آخر اقامت‌اش در ایران، با تبعیض و بی‌مهری‌های آشکاری روبه‌رو شده: «یک راننده اسنپ گفت به‌خاطر شما ترور شدیم، شما جاسوس اسرائیل هستید. گفتیم ما کاری نکردیم، ما فقط زندگی می‌کنیم. یک‌بار در نانوایی بودم و زنی که نان زیادی می‌خرد، به جمعیت می‌گفت: می‌خرم که به افغان‌ها نرسد، آن‌ها کشورمان را اشغال کرده‌اند.»

آنجلا ۱۸ روز پیش، بدون پس‌انداز و تنها با فروش یک‌جفت گوشواره برای پرداخت کرایه‌ر اه، مجبور شد به افغانستان برگردد. خانه فعلی او و خانواده‌اش کرایه‌ای است. بسیاری از فامیل‌هایشان ردمرز شده و حتی خانه‌ای برای اجاره پیدا نکرده‌اند و شب‌ها بین خانه‌های مختلف آواره‌اند. افزایش بازگشت مهاجران از ایران و پاکستان باعث‌شده پیدا کردن مسکن دشوار و خدماتی مانند آب و برق محدود شود.

آنجلا شرایط زنان را در افغانستان «بدتر از جهنم» توصیف می‌کند: «درس که نمی‌شود خواند، بیرون رفتن با ترس همراه است، محدودیت‌ها از اوج هم گذشته، باید همیشه برقع یا ماسک بپوشی. حتی تفریح کوتاه با خانواده در فضای سبز هم با دخالت طالبان قطع می‌شود. یک‌بار با اعضای فامیلم در فضای سبزی نشستیم بودیم، آمدند و گفتند زن‌ها حق ندارند اینجا بنشینند، گفتند دیگر تکرار نکنید.» او می‌گوید محدودیت‌ها تنها به جامعه ختم نمی‌شود: «در خانه هم تحت فشارم. مادرم اجازه بیرون رفتن نمی‌دهد، اما مجبورم پنهانی دنبال کار بگردم. پدر و برادرم مریض‌اند، هزینه زندگی را باید چطور تأمین کنم؟ من یگانه امید خانواده‌ام.» آنجلا مدام در ترس دستگیری توسط طالبان زندگی می‌کند: «همحض دیدن یک طالب، قلبم می‌ریزد. اگر مرا بگیرند، نه کسی را دارم که حمایت‌کنند، نه پولی برای آزادی‌ام دارم. خرید خودکشی بهتر از افتادن به دست طالبان است.»

آنجلا می‌گوید اگر شرایط بدتر شود، ناچار است هرطور شده دوباره از افغانستان خارج شود: «اگر کسی صدای من را می‌شنود، می‌خواهم بگویم تا حدی که می‌توانید زنان را از ایران به افغانستان برگردانید. اینجا جای زندگی برای زنان نیست.»

▼ از مشهد تا هرات با چمدانی از خاطرات

«مریم» از ۲۰ روز پیش که از ایران به افغانستان برگشته و در شهرش «هرات»، گوشه اتاقی شش‌متری حسرت روزهای گذشته را می‌خورد، به چشم خودش دیده که طالب‌ها دست دخترها را از بازار گرفته و کشان‌کشان با خودشان می‌برند؛ دخترهایی که از کلاس درس انگلیسی‌ای برمی‌گشتند که زیرزمینی بها کرده بودند و ماسک و برقع، زده بودند تا دستگیر نشوند اما گیر افتادند.

«مریم بخشی»، ۳۹ ساله، اهل هرات افغانستان است؛ اما تولد و بیشتر زندگی‌اش در ایران گذشته و حالا به «هم‌میهن» از کوچ دوباره به سرزمین مادری‌اش می‌گوید. برای مریم این روزها خیلی سخت گذشته. او می‌گوید: «ایران وطنم بود. من را از وطنم بیرون کردند.» او سال‌ها پیش، برای مدتی به افغانستان برگشته و همان‌جا ازدواج کرده است اما با شوهرش دوباره به ایران برگشته و ۱۵ سال و شش‌ماه در مشهد زندگی کرده است.

مریم و خانواده‌اش در محله مهرآباد مشهد ساکن بودند و یک دختر و یک پسر دارد. اقامت آنها ابتدا با پاسپورت بود، اما بعد برگه سرشماری دریافت کردند که هر چندوقت یک‌بار باید تمدیدی می‌شد؛ تمدیدی که گاهی انجام می‌شد و گاهی نه و مشکل اصلی از جایی شروع شد که صاحب‌خانه تهدیدشان کرد: «خانه ما رهن کامل بود، ۲۰۰ میلیون تومان. گفت اگر بروید، پول‌تان را می‌دهم، اگر نروید، دیگر پولی پس نمی‌دهم.» این فشار مالی باعث شد مریم و خانواده‌اش مجبور به گرفتن برگه خروج و تحویل برگه سرشماری به دفتر کفالت شوند. مریم حتی به دفتر کفالت مراجعه و شرایط ویژه همسرش را توضیح داد؛ مردی که در زمان حکمرانی طالبان، مجروح شده و یک دست‌اش را از دست داده بود. اما پاسخ روشن بود: «به ما ربطی ندارد، باید بروید.»

با وجود اینکه خروج‌شان «اختیاری» ثبت شد، اما واقعیت این بود که این تصمیم تحت فشار گرفته شده بود. بازگشت برای مریم اصلاً کانه نبوده: «من در ایران به دنیا آمده بودم، بچه‌هایم در ایران بزرگ شده بودند. وقتی به مرز رسیدیم، حس می‌کردم از وطن واقعی‌ام بیرون می‌شوم.» او از روزهای مشهد با احترام یاد می‌کند: